

بستاندا

داستان‌های خانه درختی ۸

خانه درختی
۱۵۴ طبقه

هوپا
Hoopa

داستان‌های خانه درختی ۸



اندی گریفیتس

تصویرگر: تری دنتون

مترجم: آنی‌تایار محمدی

سرشناسه: گریفیتس، اندی، ۱۹۶۱ - م.
Griffiths, Andy

عنوان و نام پدیدآور: خانه درختی ۱۰۴ طبقه نویسنده اندی گریفیتس؛

تصویرگر تری دنتون؛ مترجم آنتیا یارمحمدی.

مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۶۱ ص: مصور

فروست: داستان‌های خانه درختی؛ ۸

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۷۶۵-۸-۶ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۴-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The 104-Storey Treehouse

یادداشت: گروه سنی: ج

موضوع: داستان‌های تخیلی

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی

موضوع: Children's Stories, English

شناسه افزوده: دنتون، تری، ۱۹۵۰ - م. تصویرگر

شناسه افزوده: Denton, Terry

شناسه افزوده: یارمحمدی، آنتیا، ۱۳۶۶ - مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۷ خ ۴۱۲ گ ۱۳۰ دا

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۸۲۳۷۵

THE 104-STORY TREEHOUSE

Text copyright ش Backyard Stories Pty Ltd 2015

Illustrations copyright ش Terry Denton 2015

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی
حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی
فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده و
تصویرگر آن (Terry Denton و Andy Griffiths) خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده و تصویرگر کتاب، اندی
گریفیتس و تری دنتون، برای چاپ این کتاب به زبان
فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت
انتشارش، سهم آن‌ها، یعنی صاحبان واقعی کتاب را پرداخت
کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
اندی گریفیتس و تری دنتون این کار را
کرده است.



داستان‌های خانه درختی ۸

خانه درختی ۱۰۴ طبقه

نویسنده: اندی گریفیتس

تصویرگر: تری دنتون

مترجم: آنتیا یارمحمدی

ویراستار: نسرين نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

گرافیک و صفحه‌آرایی: مریم عبدی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اندیشه برتر

ناظر چاپ: سینا برازوان

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۷۶۵-۸-۶

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۴-۱



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ ▲ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ ▲ info@hoopa.ir ▲ www.hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

خانه درختی ۱۰۴ طبقه

فهرست:



آندی گریفیتس و دوستش تری توی یک خانه درختی ۱۰۴ طبقه زندگی می کنند و با هم کتاب های بامزه می نویسند، مثل همین که الان توی دست شماست. آندی قصه ها را می نویسد و تری نقاشی شان را می کشد. اگر دوست دارید از کار این دو بیشتر سر در بیاورید، این کتاب را بخوانید. این هم سایت آندی:

www.andygriffiths.com.au



تری دنتون و دوستش آندی توی یک خانه درختی ۱۰۴ طبقه زندگی می کنند و با هم کتاب های بامزه می نویسند، مثل همین که الان توی دست شماست. آندی قصه ها را می نویسد و تری نقاشی شان را می کشد. اگر دوست دارید از کار این دو بیشتر سر در بیاورید، این کتاب را بخوانید. این هم سایت تری:

www.terrydenton.com

۱	فصل ۱: خانه درختی ۱۰۴ طبقه
۲۹	فصل ۲: دندان دردِ درددارِ آندی
۴۷	فصل ۳: مداد، خودکار و وسایلِ نوشتنی
۷۱	فصل ۴: ۱۰۰ تا خرس و جنگِ کلوچه ای
۱۰۱	فصل ۵: اگه فقط...
۱۳۷	فصل ۶: طناب کشی
۱۷۳	فصل ۷: بالا و بالا و بالا
۱۹۹	فصل ۸: پیپ! پیپ! پیپ!
۲۳۷	فصل ۹: تری، می شه لطفاً ساکت باشی، لطفاً؟!
۲۵۹	فصل ۱۰: تری و فرشته ی دندان
۲۷۷	فصل ۱۱: بریم خرید!
۳۰۱	فصل ۱۲: سرانجام: وقت جوک نویسی
۳۲۵	فصل ۱۳: فصل آخر

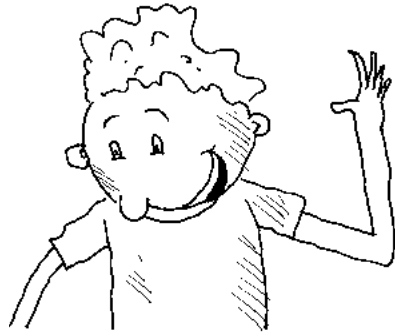
دندان دردِ دردِ دارِ اندی



اگر شما هم مثل بیشتر خواننده‌های ما باشید (وای!)، احتمالاً می‌خواهید بدانید که (آخ!) من چرا دارم این قدر آخ و واخ می‌کنم. خب، دلیلش این است که دندانم خیلی درد می‌کند.



تری می گوید: «پسر! یاد یه جوکی افتادم! اگه گفتی شباهت دندان خراب با آدمی که داره غرق می شه و مثل تو جونش داره درمی ره، چیه؟»



می گویم: «نمی دونم و نمی خوام هم که بدونم! دندانم داره می کشدم!» تری می خندد. «آفرین، یه کمی نزدیک شدی! جفتشون رو باید کشید بیرون! فهمیدی؟»



تری با دو تا بره، جفتک زنان می آیند سمتم. می گوید: «سلام اندی! چه روز خوبی! توی دشت زیبا و آفتابی پر از گل، پروانه و پرنده های آبی مون، همه چی خیلی قشنگه!»



می گویم: «نه خیر، خیلی هم روز گندیه، چون من درددارترین دندان درد دنیا رو گرفته ام!»



می گویم: «بله، فهمیدم!»

«پس چرا نمی خندی؟»

«چون دندونم خیلی درد می کنه! وقتی این قدر دندون درد داشته باشی،

نمی تونی بخندی!»



تری می گوید: «چه بد! چون من عاشق جوکم! حتی به نظرم باید به

کتاب جوک بنویسیم!»

می گویم: «کاش می تونستم، ولی با این دندون درد حال و حوصله ی

جوک نمی مونه! راستش حتی فکر نمی کنم حال نوشتن این کتاب رو

هم داشته باشم.»

تری می گوید: «ولی مجبوریم بنویسیمش، وگرنه آقای غول دماغ قاتی

می کنه!» می گویم: «می دونم! فقط نمی دونم چه جوری باید این کار رو

بکنیم! دندون درد بیچاره م کرده!»

تری می گوید: «ببین، آسمون رو نگاه! یه پرنده!»



به جایی که تری نشان می دهد، نگاه می کنم.

می گویم: «فکر نکنم پرنده باشه. سوپر آنگشته.»

تری می گوید: «نه! نه پرنده‌ست و نه سوپرانگشت! هواپیماست! یه پیغام هم داره!»



تری می گوید: «یه مداد جوک‌نویس اندی! دقیقاً همون چیزی که می‌خواهیم! حالا که دندونت درد می‌کنه، می‌تونه کمکمون کنه جوک بنویسیم، حتی شاید به درد نوشتن همین کتاب هم بخوره! باید یه دونه بخریم، همین امروز!»
می‌پرسم: «ولی از کجا؟» و همان موقع هواپیما می‌پرد بالا.

تری می گوید: «وای، چه بد! چون من هم فقط یه دلار دارم.»

می گویم: «هووووم...»



تری می گوید: «از کجا؟ از مغازه‌ی دو دلاری! ما هم یه مغازه‌ی دو

دلاری توی خونه‌درختی‌مون داریم!»

ناله می‌کنم: «درسته، ولی من فقط یه دلار دارم.»



تری می گوید: «یه فکری! می گم
چطوره هر دو تا یه دلاری مون رو
بذاریم روی هم؟ اون وقت دیگه دو
دلار داریم!»

می گویم: «یعنی می شه؟ ممکنه؟؟
بر خلاف قوانین ریاضی نیست؟»



تری می گوید: «فکر نمی کنم، ولی فقط
یه راه هست که مطمئنمون می کنه...
اینکه بریم مغازه ی دو دلاری و ببینیم
پینچی مک فی می ذاره با دو تا سکه ی
یه دلاری مون، جوک نویس ۲۰۰۰ رو
بخیریم یا نه!»



«هووووم...»



«هووووم...»

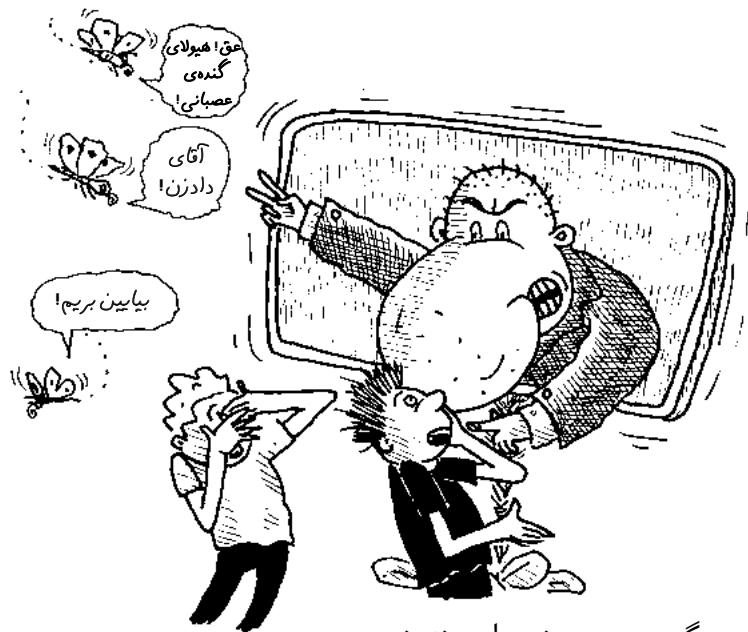
«هووووم...»



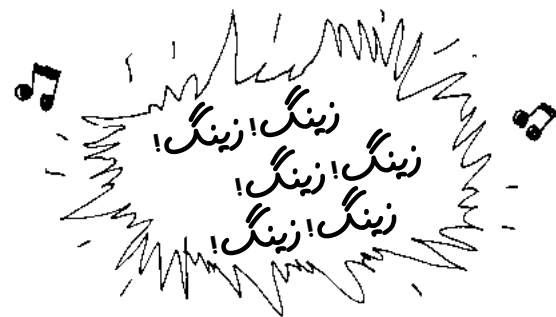
«هووووم...»



آه‌وناله‌کنان، تلفن را جواب می‌دهم. «سلام (وای!) آقای غول‌دماغ!»
 آقای غول‌دماغ داد می‌زند: «آه و ناله‌ت واسه چیه دیگه؟» صدایش
 یک دسته پروانه را که نزدیک تلفن بال می‌زنند، می‌ترساند. «من وقت
 ندارم به گریه و زاری تو گوش بدم، می‌دونی که خیلی سرم شلوغه!»



می‌گویم: «می‌دونم، ولی دندونم...»
 آقای غول‌دماغ می‌پرد توی حرفم. «من وقت واسه توضیح شنیدن ندارم،
 شما هم وقت واسه توضیح دادن! مهلت تحویل کتابتون امروزه، و بهتره
 تا ساعت دو و نیم سر میزم باشه، وگرنه...»

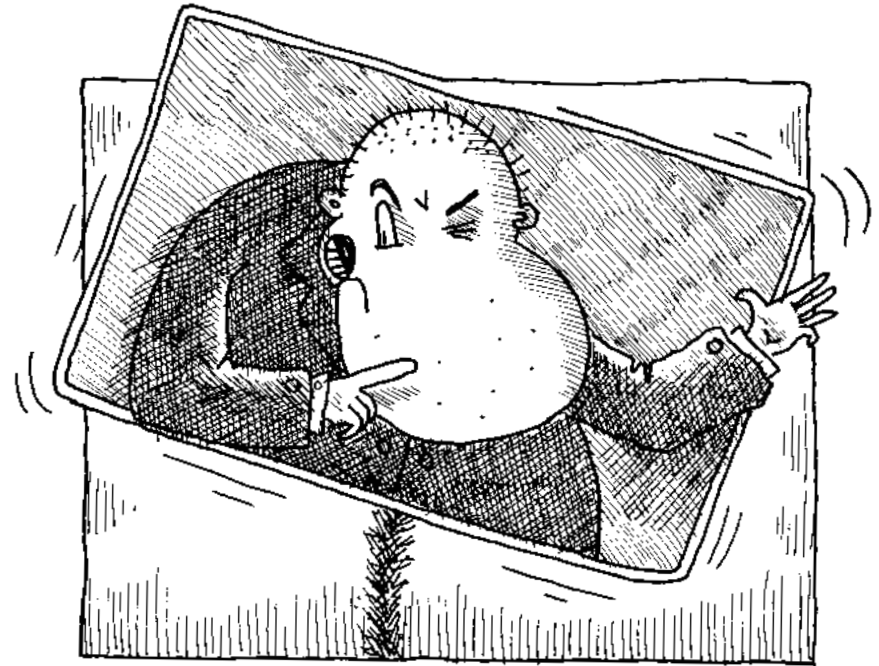


تری می‌گوید: «نمی‌دونستم دشت آفتابی‌مون تلفن تصویری هم
 داره.» می‌گویم: «معلومه که داره. بیشتر دشت‌های آفتابی دارن.»

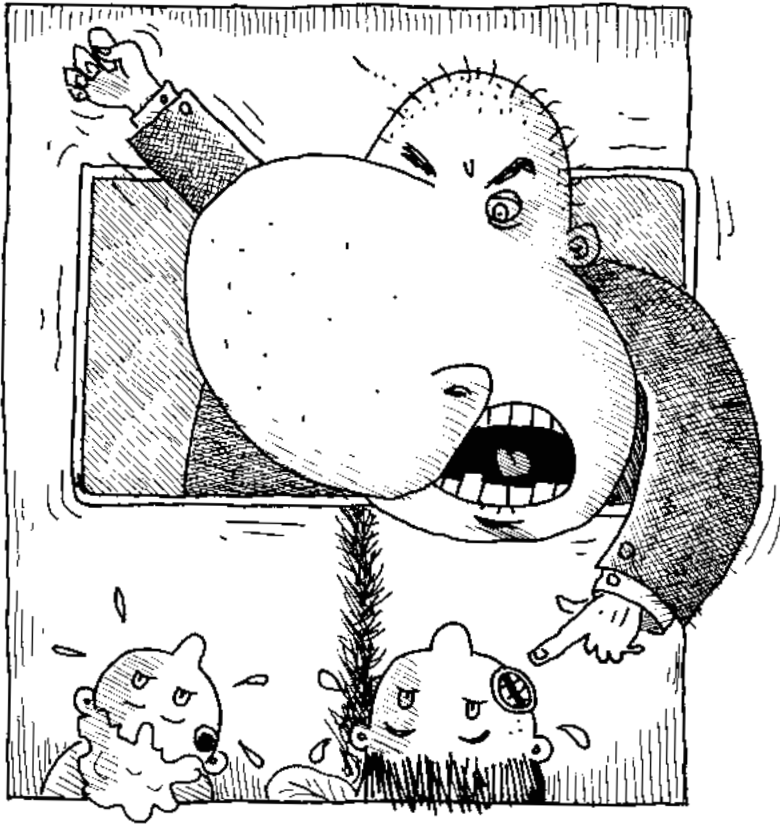


تری می‌گوید: «امیدوارم آقای غول‌دماغ نباشه.»
 می‌گویم: «احتمالاً خودشه، متأسفانه.»
 تری می‌گوید: «آره، احتمالاً خودشه، متأسفانه.»

می گویم: «خب آره، راستش به خاطر دندون درد من یه کم عقب افتاده، ولی می خواهیم کلی جوک و چیستان توش بنویسیم...»
 آقای غول دماغ دوباره حرفم را قطع می کند. «پس نظرتون درباره ی این چیستان چیه: اگه گفتین اون چیه که بزرگ و قرمز و هر چی عصبانی بشه بزرگ تر و قرمز تر می شه و اگه یه نویسنده و تصویرساز کتابشون رو تا آخر مهلتشون یعنی ساعت دو و نیم امروز تحویل ندن، می ترکه؟»



تری می گوید: «اوووم... چیزی به ذهنم نمی آد...»
 می گویم: «به ذهن من هم همین طور. نمی دونیم!»
 آقای غول دماغ هوار می کشد: «خب معلومه چیه، دماغم! بهتره تا ساعت دو و نیم امروز کتاب رو تموم کرده باشین، وگرنه...»



می گویم: «چشم، آقای گول دماغ!» ولی او زودتر تلفن را قطع کرده.



تری می گوید: «به نظرم جوکش زیاد خنده دار نبود.»

می گویم: «بیشتر یه جور تهدید بود تا جوک. بهتره هر چه زودتر بریم مغازه‌ی دو دلاری و یه جوک نویس ۲۰۰۰ بخریم، زود!»



س: اون چیه که بزرگ و قرمز و سنگ خوارهای بزرگ و قرمز رو می خوره؟

تری می گوید: «بپر سوار صندلی‌های جهنده بشیم. تا بالا خیلی راهه.»
بعد سوت می زند و صندلی‌های جهنده فوراً ظاهر می شوند.



ج: یه «سنگ خوارهای بزرگ و قرمز» خوار بزرگ و قرمز.

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کریم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....